

بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان

رستم و اسفندیار

رویکرد نشانه-معناشناختی

مینا بهنام*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

پذیرش: ۹۰/۶/۶

دریافت: ۹۰/۳/۲۹

چکیده

نشانه-معناشناسی روایی بر دو اصل کنش و تغییر استوار است. کنشگران در این نظام اغلب به شکل منطقی و بر اساس برنامه‌های از پیش تعیین‌شده پیش می‌روند تا به معنایی مطلوب و پایدار دست یابند. به نظر می‌رسد که در بافت داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی، گفتمان غالب، گفتمان منطقی و روایی است. در این پژوهش داستان رستم و اسفندیار از شاهنامه فردوسی را از منظر نشانه-معناشناسی بازکاوی می‌کنیم تا با بررسی روابط معنایی موجود در داستان نشان دهیم که علاوه بر نشانه‌های روایی، مؤلفه‌های گفتمانی نیز در جهت‌دهی معنایی به داستان نقش دارند، زیرا ورود سیمرخ به عرصه داستان، روال طبیعی روایت را دگرگون می‌کند و سبب می‌شود این بررسی از سطح نشانه-معناشناسی روایی فراتر رود و به نشانه-معناشناسی گفتمانی نزدیک شود.

این بررسی نشان می‌دهد که در گفتمان ایدئولوژیک شاهنامه، رستم به عنوان پهلوان شکست‌ناپذیر ایرانی، در مرکز اندیشه قرار دارد. حوادث داستان‌ها به گونه‌ای رقم می‌خورند که به اقتدار رستم در بافت شاهنامه آسیبی وارد نکنند؛ از این رو نشانه‌ها مطابق خواسته گفته‌پرداز به قهرمانی رستم در داستان منجر می‌شوند.

واژگان کلیدی: داستان رستم و اسفندیار، نشانه-معناشناسی، گفتمان، روایت.

Email: mn_behnam@yahoo.com

* نویسنده مسئول مقاله:

آدرس مکاتبه: مشهد، میدان آزادی دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، گروه زبان و

ادبیات فارسی، کدپستی: ۹۱۷۷۹۴۸۹۷۴.

۱. تعریف مسئله و هدف پژوهش

نشانه- معنانشناسی ابزاری علمی است که با آن می‌توان سازکارهای شکل‌گیری و تولید معنا را در گفتمان‌ها مطالعه و بررسی کرد. انسان‌ها برای تداوم حیات خویش به معانی نیاز دارند؛ به همین دلیل همواره یا ناگزیر از قبول معنا هستند بدون در آن تغییری ایجاد کنند یا ناگزیرند برای تولید معنا اقدام کنند. هجوم نشانه‌ها «ما را به نحوی به معناپردازی ناگزیر می‌کند و امکان تولید و تکثیر معنا را فراهم می‌سازد که شاید این خود نیز در دام معنایی دیگر افتادن باشد؛ راه معنا راهی است بی‌پایان» (شعیری، ۱۳۸۸: ۶).

بازکاوی متون می‌تواند در فرایند تولید معنا مؤثر باشد؛ مثلاً بازنگری در اسطوره‌ها و بررسی نشانه‌های موجود در آن‌ها امکان خوانش مجدد و تولید معانی متفاوت را فراهم می‌کند. این مقاله با بررسی داستان رستم و اسفندیار از منظر نشانه- معنانشناسی در پی آن است تا نشانه‌های معنایی موجود در گفتمان داستان را مورد بازکاوی قرار دهد، خوانشی متفاوت ارائه کند و از گذر آن به دو پرسش محوری زیر پاسخ دهد:

۱. چه عواملی سبب می‌شود که داستان رستم و اسفندیار از قلمرو روایت به عرصه

گفتمان وارد شود؟

۲. چگونه مؤلفه‌های گفتمانی می‌توانند در برجسته‌شدن رستم در بافت ایدئولوژیک

داستان مؤثر باشند؟

هدف از این پژوهش بررسی شرایطی است که داستان را از سطح روایتی منطقی و از پیش تعیین‌شده، به سطحی گفتمانی نزدیک می‌کند؛ از این‌رو در داستان رستم و اسفندیار دو زنجیره گفتمانی را پیش گرفته‌ایم تا از گذر آن نشان دهیم که علاوه بر نشانه‌های روایی، مؤلفه‌های گفتمانی نیز در جهت‌دهی معنایی به داستان نقش دارند، زیرا ورود سیمرخ به عرصه داستان، روایت را در سطح اندیشه، کنش و توالی حرکتی دگرگون می‌کند و سبب می‌شود که در گفتمان ایدئولوژیک و گفته‌پردازی‌شده شاهنامه، رستم همچنان به عنوان پهلوان شکست‌ناپذیر ایرانی در مرکز اندیشه قرار داشته باشد و به اقتدار وی در بافت شاهنامه آسیبی وارد نکند.

۲. آشنایی با مبحث نظری تحقیق

نشانه- معناشناسی چنانکه از نامش پیداست مفاهیم مرتبط با دو دانش نشانه‌شناسی^۱ و معناشناسی^۲ را دربرمی‌گیرد؛ بدین معنا که به بررسی معنایی تمام وقایعی می‌پردازد که در ژرف‌ساخت نشانه‌ها یا بین آن‌ها می‌گذرد. به بیان دیگر در پی کشف معنا در جایی است که بنیان‌های تقابلی نشانه‌ها در آن شکل می‌گیرند. در تجزیه و تحلیل‌های نشانه- معناشناختی، متن یا کلام محل تجمع نشانه‌ها نیست، چنانکه در دانش نشانه‌شناسی با آن‌ها روبه‌رو هستیم (بارت، ۱۳۷۰: ۱۸)، بلکه محل شکل‌گیری فرایندی معنایی است که مسئولیت اصلی تولید آن بر عهده گفتمان است. چنین تحلیلی برای متن ابعاد و سطوح گوناگونی در نظر می‌گیرد و تمام توان خود را بر کشف ساختار متفاوت این سطوح می‌گذارد؛ ساختار عاملی، ارزشی، نمودی، تحولی، صوری، ضمنی، حسی- ادراکی و... از این قبیل هستند (شعیری، ۱۳۸۱: ۶).

یکی از اصولی که در دانش معناشناسی اهمیت دارد، توجه به نظام کنشی^۳ در متن است. کنش‌ها به وسیله نظامی از نشانه‌ها توصیف می‌شوند (عباسی، ۱۳۸۱: ۲۸۵). منظور از کنش عملی است که می‌تواند ضمن تحقق هدف، موجب تغییر وضعیتی به وضعیت دیگر شود؛ از این رو در هر دو رویکرد روایی و گفتمانی به کنش توجه می‌شود.

کنش گفتمانی بر دو نکته اساسی تأکید دارد؛ اول اینکه چنین کنشی از دو لایه صورت و محتوا تشکیل شده باشد و دوم اینکه کنش زبانی به تولید معنا منجر شود، یعنی براساس فرایندی کنشی جریان معناسازی صورت بگیرد و تغییر معنایی تحقق پذیرد (ریما مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۳۶). به دیگر سخن فرایند کنشی معنای هدف گرفته‌شده توسط کنش را به معنای خود کنش تبدیل می‌کند؛ بدین‌گونه برخلاف معناشناسی روایی^۴ که از یک‌سو بر معنای مستخرج از اهداف از پیش تعیین‌شده و از سوی دیگر بر اصل تغییر اولیه معنا استوار است، نشانه- معناشناسی گفتمانی^۵ مبتنی بر کنشی است که مدیریت زنجیره فرایندی گفتمان را عهده‌دار است و معنا را نه بر اساس اهداف از پیش تعیین‌شده، بلکه براساس کارکردهای موقعیتی گفتمان شکل می‌دهد (شعیری، ۱۳۸۸: ۳۴).

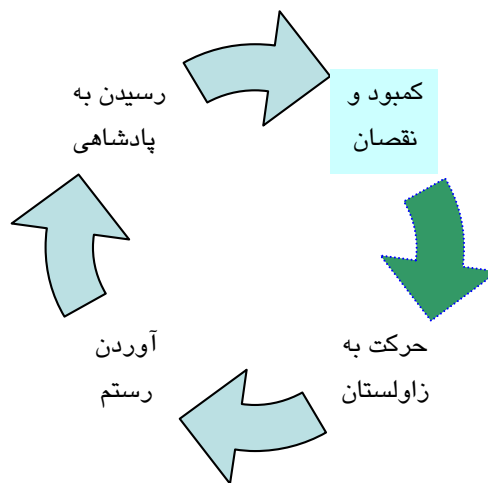
1. semiotics
2. semantics
3. actant
4. narrative semantics
5. discursive semio-semantics

معناشناسی گفتمانی بر به‌کارگیری مجموعه‌ی زمانی، مکانی و کنشی برای ایجاد گفتمان دلالت دارد؛ بنابراین آنچه در این نظام مطرح است، این است که تولید گفتمان با به‌کارگیری فرایندهای پویا و حرکتی و موضوعات مرتبط با نشانه‌شناسی ممکن می‌شود. روشن است که چنین فرایندهایی در بستر زمان و مکان شکل می‌گیرد و علاوه بر آن عوامل دیگری نیز در ایجاد گفتمان مؤثر هستند^(۱)؛ برای نمونه سیندرلا زمانی می‌تواند معنای فقر و بدبختی در زندگی را پشت سر بگذارد و به معنای ثروت و خوشبختی دست یابد که فرصت حضور در مهمانی پرنس را پیدا کند. حضور در این مهمانی، اگرچه جنبه‌ی جادویی دارد، اما می‌تواند شرایط تبدیل سیندرلای خدمتکار به سیندرلای اشرافی را فراهم کند. پس برنامه‌ای لازم است تا تبدیل وضعیت را تحقق بخشد. در داستان رستم و اسفندیار، قهرمان خواسته‌ای دارد که با سفر به زاولستان تحقق می‌پذیرد. تلاش برای رسیدن به آن خواسته، هم مقوله‌ای زمانمند است و هم تغییر مکانی را می‌طلبد.

۳. بررسی داستان از منظر نشانه-معناشناسی

گفتمانی که در این داستان با آن سروکار داریم، گفتمان پویا و حرکتی است. «گفتمان پویا» گفتمانی است که مجموعه‌ی عوامل تشکیل‌دهنده‌ی آن حرکتی رو به جلو دارند. در مقابل چنین گفتمانی، «گفتمان توصیفی» قرار دارد که ایستایی از ویژگی‌های بارز آن است. منظور از گفتمان پویا نقل فرایندی است که تغییر یا دگرگونی، از شرایط اساسی آن، به شمار می‌آید. در این نوع گفتمان معنا تابع تغییر و تحولی است که عوامل بشری را از وضعی ابتدایی به وضعی ثانوی سوق می‌دهد؛ حال آنکه در گفتمان توصیفی زمان از حرکت می‌ایستد، هیچ چیز دچار تغییر نمی‌شود و آنچه بر گفتمان حاکم است نوعی ایستایی صرف است (Portner & Hall, 2002: 61). در بافت داستان‌های اسطوره‌ای و حماسی گفتمان غالب، گفتمان منطقی و روایی است. عوامل کنشی تلاش می‌کنند معنای نامطلوب و ناقص حیات خود را به معنای مطلوب و کامل تغییر دهند. در این نوع گفتمان حرکت و کنش که نشانه‌ی پویایی و تحرک شخصیت‌ها است، بسیار اهمیت دارد. شروع داستان رستم و اسفندیار به سبک غالب داستان‌های حماسی است. قهرمان فقدان و کمبودی را احساس و برای رفع آن اقدام می‌کند. اما آنچه قابل تأمل است دگرگونی و تغییر گونه‌ی گفتمانی است که آغاز شده و پایانی متفاوت را به دنبال دارد.

برای اینکه بتوانیم داستان رستم و اسفندیار را از منظر نشانه-معناشناسی تحلیل کنیم، داستان را به دو زنجیره کلامی که منجر به شکل‌گیری دو گفتمان متفاوت می‌شود، تقسیم می‌کنیم. البته این تقسیم‌بندی از درون خود داستان و حوادث آن برآمده است، زیرا دو فاعل کنشی داریم که در جوه گوناگون در تقابل با یکدیگر قرار دارند. همین رویکردهای تقابلی سبب می‌شود که هریک از این دو شخصیت، گفتمان را به سود خویشتن اداره کنند، اما باید به یاد داشته باشیم زنجیره کلامی (گفتمانی) که از عملکرد اسفندیار صورت می‌گیرد، پیش‌نیاز ظهور گفتمان دوم (رستم) است. درحقیقت در زنجیره کلامی نخست همه‌چیز در راستای رسیدن به یک روایت پایدار پیش می‌رود. اسفندیار تخت شاهی را می‌طلبد و از این‌رو گشتاسب وی را به زاولستان اعزام می‌کند. اگر این داستان، همچون بسیاری از داستان‌های حماسی و قصه‌های عامیانه نظمی منطقی و حرکتی از پیش تعیین‌شده برای رسیدن به هدف داشت، طبعاً با رسیدن اسفندیار به سریر پادشاهی به پایان می‌رسید و همه‌چیز به خیر و خوشی می‌گذشت و چنین نموداری را می‌توانستیم برای این نظام حرکتی ترسیم کنیم:



در این مرحله عناصر داستان از مرز روایت عبور می‌کنند و شکل گفتمانی به خود می‌گیرند. دیگر این نظام روشن و مشخص روایی نیست که سرنوشت داستان را رقم می‌زند، بلکه مؤلفه‌های گفتمانی در ترسیم رخدادها در سطح زبان و معنا تأثیر مستقیم می‌گذارد.



رخدادها در این داستان مطابق نمودار مذکور پیش نمی‌رود و در هنگامهٔ نبرد رستم و اسفندیار نظام روایی، منطقی و از پیش تعیین شده بار دیگر به سود رستم فرومی‌پاشد، بدون توجه به این مسئله که زنجیرهٔ گفتگویی رستم‌مدار، پیش از نبرد با اسفندیار و با ظهور سیمرغ در قلمرو شاهنامه آغاز شده است.

۳-۱. زنجیرهٔ نخست

۳-۱-۱. جایگاه عوامل درون‌کلامی و برون‌کلامی

گفتگان داستان رستم و اسفندیار با وضعیتی ابتدایی^۱ آغاز می‌شود؛ نارضایتی که عامل کنشی، یعنی اسفندیار بدان دچار است. اسفندیار به مادر گله می‌کند که پدر بارها به من قول داده که پادشاهی را به من بدهد، اما بدان وفا نکرده است؛ گفته بود تا اگر کین لهراسب را از ارجاسب تورانی بگیری و خواهران را از بند دیوان مازندران رهایی ببخشی، تو را بر سریر شاهی می‌نشانم.

بنابراین گفتگان با چنین وضعی که نقصان یا نابسامانی نامیده می‌شود، آغاز می‌شود. اغلب قصه‌های عامیانه و اساطیر و داستان‌های پهلوانی با طرح چنین نقصانی آغاز می‌شوند و قهرمان یا عامل کنشی تلاش می‌کند در فرایندی تحولی وضع موجود را تغییر دهد؛ همان‌گونه که اسفندیار عمل می‌کند و در گفت‌وگو با مادرش می‌گوید که پادشاه باید به خواستهٔ من تن دهد و اگر خواستهٔ مرا برآورده نکند، بدون اجازه و خواست وی مملکت را اداره خواهم کرد، بر تخت شاهی می‌نشینم و تو را بانوی ایرانشهر می‌کنم.

اسفندیار (عامل کنشی)^۲ در نارضایتی از دوری تخت شاهی به سر می‌برد. این حالت انفصال از یک عامل ارزشی است؛ از این‌رو عامل کنشی برای وصال به خواسته‌اش لازم است دست به عمل بزند و حرکتی انجام دهد. وی نخست با مادرش کتایون خواسته را مطرح می‌کند. این طرح مسئله با کتایون، بار اطلاعاتی دوگانه‌ای را مطرح می‌کند؛ از یک‌سو مخاطب برون‌کلامی (کسی که مخاطب گفتگان است: خواننده) آگاه می‌شود که پدر اسفندیار دوبار قول تاج و تخت را به او داده، اما بدان پایبند نبوده و از سوی دیگر اسفندیار (مخاطب

1. opening scene

2. change of state

3. actant-sujet

درون‌کلامی) که از عوامل ماجرا است، درمی‌یابد که مادر تمایلی به این کار اسفندیار ندارد. نکته قابل تأمل این است که بعد از آگاه شدن کتایون از خواست اسفندیار، گفته‌پرداز (فردوسی) در مقام راوی دانای کل، حدیث نفسی از کتایون را بیان می‌کند. وجود همین حدیث نفس و بعد از آن گفت‌وگوی کتایون و اسفندیار نشان می‌دهد که عدم توفیق اسفندیار در رسیدن به شاهی محتمل است؛ ضمن اینکه گفته‌پرداز به مخاطبان برون‌کلامی که در بیرون دنیای زمانی و مکانی قصه یا رخداد جای دارند، آمادگی ذهنی را در مورد عدم توفیق را منتقل می‌کند. اسفندیار به نزد گشتاسب می‌رود؛ دو روز و دو شب باده گساری می‌کند و روز سوم شاه به احتمال بسیار از جانب کتایون، آگاه می‌شود که اسفندیار به دنبال تخت و تاج است. بلافاصله شاه برای کسب شناخت و آگاهی جاماسب را فرا می‌خواند تا زیج و اسطرلاب برگردد و کوتاهی و بلندی بخت اسفندیار را اندازه بگیرد. حضور جاماسب در عرصه داستان، گذشته از اهمیت نجوم در نظام فکری ایرانیان کهن که معتقد بودند بخت و تقدیر انسان‌ها با حرکت و ایستایی ستارگان در آسمان رقم می‌خورد، از لحاظ فکری مبنایی شناختی و از لحاظ کنشی نقشی القایی دارد. وقتی گشتاسب خبردار می‌شود که اسفندیار در زاولستان به دست رستم کشته می‌شود و با بخت و سرنوشت هم نمی‌توان ستیزه کرد، راهکاری می‌اندیشد تا باز هم از دادن تخت به اسفندیار صرف‌نظر کند.

۲-۱-۳. بررسی بُعد عملی کلام

کنش گشتاسب، یعنی اعزام اسفندیار به زاولستان، از منظر گفتمانی حاوی دو امر است:

۱. از یک سو اسفندیار بر مبنای برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده که توسط جاماسب پیش‌بینی می‌شود، همچون ماشینی تابع فرمان عمل می‌کند. در گفتمان برنامه‌مدار یا رفتار-ماشین (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۷)^(۳) یکی از دو طرف کنش، موظف به پیروی و هماهنگی خود با برنامه‌ای است که به او داده می‌شود. در چنین نظامی کنشگر براساس برنامه یا قرارداد تنظیمی یا دستوری عمل می‌کند؛ زیرا کنشگر در افزایش یا کاهش برنامه تعیین‌شده و اجرای قرارداد و تعهدات بر بنیاد خواسته‌ها، احساسات یا عواطف خود نقشی ندارد. اسفندیار به عنوان یک عامل کنشی در داستان این ویژگی را دارد. حتی اگر در ابتدای رفتن به زاولستان به سود خود اسفندیار نیز به نظر برسد، او در حقیقت مانند یک ماشین دستور می‌گیرد و عمل می‌کند.

۲. از نگاهی دیگر گشتاسب اسفندیار را با ترفند القایی^۱ برای انجام کنش متقاعد می‌کند. در گفتمان‌های القایی راهکارهای متفاوتی برای ترغیب به کنش وجود دارد؛ القا از راه چاپلوسی، وسوسه، اغوا، تحریک، تهدید و رشوه‌دادن از این جمله هستند. او چنان دست‌بستن رستم را برای اسفندیار ضروری و در عین حال ساده تصویر می‌کند که اسفندیار تصمیم می‌گیرد به دیار زاوولستان رهسپار شود.

همچنین دو شاخص زمانی و مکانی وضع عامل کنشی را روشن می‌کند؛ یکی اینکه حرکت عامل کنشی (شروع رخداد) در شبگیر و هنگام بانگ خروس رخ می‌دهد و همین امر به لحاظ معنایی می‌تواند تأکیدی باشد بر تمایل شدید اسفندیار به تاج و تخت. و دیگر اینکه او برای دگرگونی وضع زندگی و رسیدن به خواسته خویش از خانه خارج می‌شود، یعنی تغییر مکان می‌دهد. این ضرورتی است که از جانب گشتاسب به وی تفویض می‌شود، چنانکه در اغلب قصه‌ها تحول و دگرگونی، تغییر مکانی را می‌طلبد.

اینجا است که دو هدف را قهرمان در پیش می‌گیرد که یکی پیش‌نیاز دیگری است. هدف اصلی اسفندیار رسیدن به تاج و تخت است، اما این امر جز با گذر از زاوولستان و آوردن رستم نزد گشتاسب، آن هم دست بسته، صورت نمی‌گیرد.

۳-۱-۳. بررسی بُعد پویای کلام

از آنجاکه دست بستن رستم ترسیم‌کننده تغییر وضع عامل کنشی است، از حالت قبلی به حالت جدید (به‌دست آوردن خواسته) بحث پویایی کلام مطرح می‌شود.

پویایی کلام که با مسئله گذر از مرحله‌ای به مرحله دیگر برای ایجاد تغییر وضع گره‌خورده است، بحث شدن را به میان می‌آورد. «شدن» پایه و اساس معناشناسی گرمس را تشکیل می‌دهد؛ به قول این معناشناس معنا هنگامی پدید می‌آید که تغییری رخ دهد. ژاک فونتنی معتقد است که در این حالت شدن در معنی عام آن پیوستگی و استمرار است که در تغییر و دگرگونی به ثبت می‌رسد (شعیری، ۱۳۸۱: ۸۱).

قصد فاعل داستان رستم و اسفندیار، پادشاه شدن است؛ چنین قصدی نشان‌دهنده دو نکته آگاهی از نقصان و اقدام برای رفع نقصان است.

در شدن بین دو قطب زمانی گذشته و آینده تضاد به چشم می‌خورد. گویا قصد شاه شدن

1. manipulation

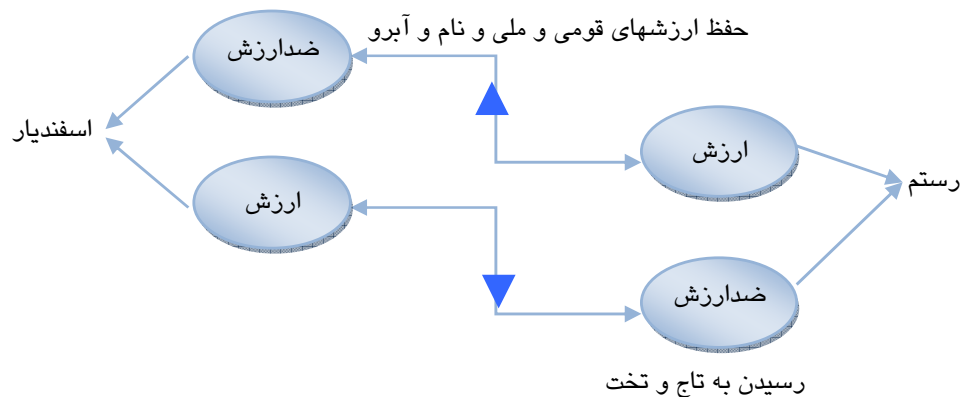
نوعی تنش^۱ در کنشگر ایجاد می‌کند که علت آن را می‌توان عبور وی از آنچه نیست به سوی آنچه می‌خواهد بشود، دانست. بنابراین می‌توان گفت در هر قصد دو مجموعه نیرو با هم در ستیزند؛ از یکسو نیروهای موافق و هماهنگی که فاعل را به سوی آن چه نیست به حرکت ترغیب می‌کند و از سوی دیگر نیروهای مخالفی که با قرار گرفتن در سر راه نیروهای موافق سعی می‌کنند فاعل را از حرکت بازدارند. در اینجا گشتاسب و جاماسب مؤثرترین شخصیت‌های الفاکنده اسفندیار به رفتن به زاوستان هستند؛ ضمن اینکه برادر اسفندیار و فرزند او و عده‌ای از سپاهیان وی را در این سفر همراهی می‌کنند. رستم و پدر و برادرش در سوی دیگر گفتمان علاوه بر کتایون مادر اسفندیار که در همین زنجیره کلامی نخستین قرار دارد، از نهی‌کنندگان اسفندیار هستند.

۲-۳. زنجیره دوم

۱-۲-۳. عامل ضدکنش و انفصال کنشگر از مفعول ارزشی

در سوی دیگر این داستان عامل کنشی دیگری وجود دارد که در ایدئولوژی گروه نخستین، خود عاملی منفعل قلمداد می‌شود که نقش مفعول ارزشی را ایفا می‌کند. واکنشی که رستم در برابر خواسته اسفندیار انجام می‌دهد، برای اسفندیار غیرقابل پذیرش است؛ تسلیم‌نشدن. از نگاه پهلوانی چون رستم، خواسته وی تسخری بیش نیست، اما با این همه سعی می‌کند به خوشی وی را از این خواسته منصرف کند. عدم‌همکاری رستم به عنوان عاملی ضدکنشی با وی سبب می‌شود که وصال به پدیده ارزشی (شاهی) به انفصال و گسستگی تبدیل شود. درحقیقت نام و ننگ برای رستم امری ارزشمند محسوب می‌شود، اما برای اسفندیار در شرایطی که دارد، معنادار تلقی نمی‌شود. دست بستن از نگاه اسفندیار نقش وسیله را ایفا می‌کند؛ از این رو نگاهی ابزاری به مسئله دارد. همین امر سبب می‌شود که تضاد و تقابلی فکری میان دو فاعل در دو سوی این گفتمان برقرار شود؛ به بیان دیگر نوعی فرایند معکوس میان اندیشه این دو تن برقرار است، چنانکه وصال به خواسته در نگاه اسفندیار، انفصال از خواسته در نگاه رستم محسوب می‌شود و آنچه برای رستم ارزش محسوب می‌شود، نزد اسفندیار ضدارزش پنداشته می‌شود. نمودار زیر نشانگر این مطلب است:

1. tension

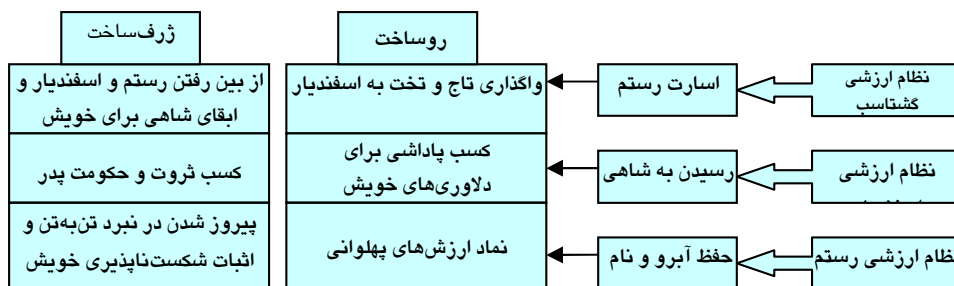


۲-۲-۳. ارزش‌ها و منطق مبادله آن‌ها

یکی از وجوهی که شخصیت‌های داستان را از یکدیگر متمایز می‌کند، ارزش‌های فکری و عقیدتی آن‌ها است. حتی به جرئت می‌توان گفت ارزش‌ها، که نشئت گرفته از ایدئولوژی‌ها هستند، سازنده اصلی شخصیت‌ها هستند و به حضور آن‌ها در داستان معنا می‌بخشند. در داستان رستم و اسفندیار ارزش‌ها به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: ۱. ارزش‌های مادی و ظاهری و ۲. ارزش‌های قومی و اخلاقی.

شالوده نخستین گفتگمان بر خواسته‌های مادی بنیان نهاده شده است و از آنجاکه این خواسته تمام ذهن اسفندیار را اشغال کرده، برای دستیابی بدان دست به عمل می‌زند. رسیدن به پادشاهی نوعی ارزش مادی است که با مقوله قدرت ارتباط برقرار می‌کند. قابل توجه است که در این زنجیره و از منظر گشتاسب و اسفندیار، دست بستن رستم که در حقیقت نظام اخلاقی و فرهنگی دیگری را زیر سؤال می‌برد، ارزش تلقی می‌شود؛ به بیان دیگر دست بستن رستم وسیله‌ای به‌شمار می‌رود. برای دستیابی به ارزشی بزرگ‌تر و بنیادی‌تر که البته برای اسفندیار وجهه‌ای مادی دارد. گشتاسب نیز برای برآوردن خواسته‌ای که خود قول آن را به اسفندیار داده، کار دشواری را- رفتن به زاولستان و دست بستن رستم- بر عهده اسفندیار می‌نهد. این دو خواسته در اساس اشتراکی مادی با یکدیگر دارند؛ اما باید توجه داشت که تنها یکی از این خواسته‌ها برای پیشبرد روایت در سطح منطقی و روایی بایستی محقق شود؛ بدین معنا که با بستن دست رستم، اسفندیار به پادشاهی می‌رسد و با شکست

اسفندیار و پیروزی رستم، گشتاسب همچنان بر تخت شاهی تکیه می‌زند و حکومت می‌کند. در مقابل این نظام ارزشی، نظام ایدئولوژیک رستم جنبه اخلاقی و قومی دارد. در تفکر پهلوانی ایرانیان، به‌ویژه خاندان رستم، ارزش‌هایی وجود دارد که یک پهلوان باید برای حفظ آن‌ها تا حد جان تلاش کند. این ارزش‌ها گذشته از انسان‌ساز بودن، قادرند انسجام ملی و وحدت مردمی را افزایش دهند؛ از این‌رو انهدام و فروپاشی هرگونه نظامی که بخواهد با این سیستم فکری برابری کند، حتمی است. تسلیم شدن، از نگاه رستم ننگی را در پی دارد که با هیچ نگاه ابزاری قابل توجیه نیست. مردن با نام، برای پهلوانی چون رستم به مراتب برتر از زندگی با ننگ است. این گونه است که نبردی بر سر رسیدن به خواسته‌ها و ارزش‌ها میان دو پهلوان شکل می‌گیرد.



۳-۲-۳. عوامل کمکرسان در دو سوی گفتمان

در معناشناسی واژه عامل^۱ جانشین واژه شخصیت در ادبیات و نقد ادبی شده است، زیرا شخصیت فقط به عامل بشری اطلاق می‌شود، در حالی‌که عامل غیربشری نیز در فرایند تحول در کلام مطرح است و ایفای نقش می‌کند؛ بر این اساس هویت، هم عوامل بشری و هم عوامل غیربشری را شامل می‌شود.

در زنجیره کلامی اول یک نیروی اساسی یاری‌دهنده وجود دارد که به رغم پنهان بودن از دیدگان، توانایی بسیاری به عامل کنشی (اسفندیار) می‌دهد و آن عنصر خارق‌العاده رویین‌تنی است که از سوی زرتشت به او عطا شده است. مصون بودن از خطرات احتمالی می‌تواند دل یک قهرمان را محکم کند و جسارت ویژه‌ای به وی بدهد. وجود این عامل اقتضا می‌کند که عامل برتر دیگری در فراسوی گفتمان وجود داشته باشد، تا بتواند نیروی آن را

1. actant

خنثی کند، به همین دلیل در گفتمان دوم، سیمرغ در برهه‌ای از داستان وارد ماجرا می‌شود؛ عاملی که در سرنوشت داستان بسیار مؤثر است؛ به گونه‌ای که حذف این عامل، به معنی تغییر معنایی گفتمان است. نبودن سیمرغ به عنوان موجودی ماوراء طبیعی به معنای شکست رستم است و نبودن رویین‌تنی برای اسفندیار به معنای شکست خود اوست.

آنچه در این میان جالب توجه است، قدرت مرغی افسانه‌ای است که در خدمت خاندان رستم است. آسیب‌پذیری دو چشم اسفندیار نشانه‌ای است از شکست‌پذیری وی که اتفاقاً فقط یک موجود اسطوره‌ای ممکن است از آن باخبر باشد، نه هیچ موجود دیگر! این نشانه‌ها بدون خواندن پایان داستان می‌تواند قدرت‌مداری رستم را بیش از پیش نشان دهد. همان‌گونه که گفتیم تغییر و تحول از شاخصه‌های مهم معناشناسی کنشی است. از دیدگاه کنشی آن چه ما هستیم ایجاد معنا نمی‌کند، بلکه آن چه ما می‌شویم (حرکت به سوی جلو) معنا ساز است. از این رو اسفندیار که رویین‌تنی را در آغاز نبرد با خود دارد، احتمال شکستش بسیار بیشتر از رستم است؛ در حالی که رستم زخمی می‌شود و زال سیمرغ را فرا می‌خواند و سیمرغ مرهمی بر زخم‌های وی می‌نهد و جای آسیب‌بودن اسفندیار را نیز به وی نشان می‌دهد. وجود پشتوانه‌ای اسطوره‌ای خود نشان از برتری رستم در تفکر قومی و ملی دارد و مخاطب برون‌کلامی در می‌یابد که آن روی سکه به سود رستم خواهد بود.

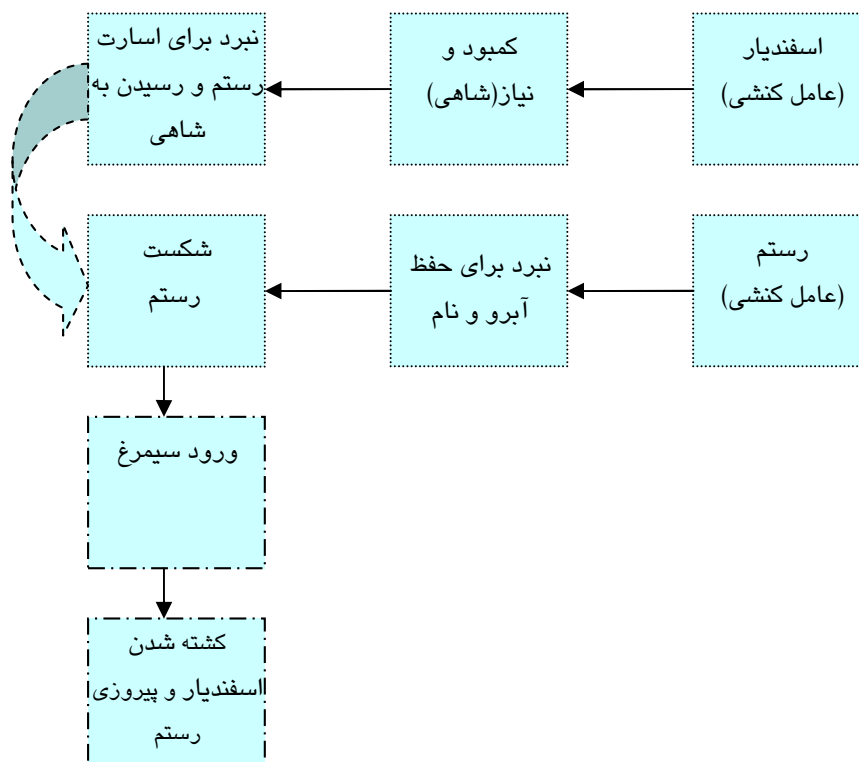
۴-۲-۳. نقش زمان در روند گفتمان دوم

گرچه هر گفتمانی، به‌ویژه اگر از نوع پویا باشد، در بستر زمان روی می‌دهد، اما در این داستان، به‌ویژه در هنگامه‌ی رویارویی دو قهرمان، زمان نقشی برجسته را ایفا می‌کند. پس از آنکه رستم در روز نخست از اسفندیار شکست می‌خورد، از وی امان می‌خواهد تا فردا دوباره برای مبارزه بازگردد. این اتفاق می‌افتد و اسفندیار به خواسته‌ی وی تن می‌دهد؛ در حالیکه هرگز گمان نمی‌کند کسی با این همه زخم و آسیب فردا بتواند برای نبرد به میدان بیاید.

زمان طلبیدن به لحاظ نشانه- معناشناسی می‌تواند سرآغاز وقایعی تازه باشد. وقتی گفته‌پرداز از روزی دیگر سخن می‌گوید، مخاطب بیرونی در می‌یابد که همین عنصر زمان می‌تواند معادله را برهم زند و در پایان کس دیگری را پیروز میدان معرفی کند. اینجا است که در مقام یک منبع اطلاعاتی آگاه و دانای کل، وارد فضای داستان می‌شود. آنچه سیمرغ به

رستم می‌گوید تابع نظامی شناختی است که دو قهرمان از آن آگاهی ندارند. پیش از این در آغاز داستان، جاماسب، منجم دربار گشتاسب نیز اطلاعاتی را درباره مرگ اسفندیار در زاولستان به پادشاه می‌دهد که اتفاقاً او نیز درست پیش‌بینی کرده است، بنابراین این آمادگی ذهنی پیش از این برای مخاطب وجود داشته است. و حتی مخاطب درون‌کلامی، یعنی خود پادشاه که عامل اعزام اسفندیار به زاولستان است نیز از این موضوع آگاهی داشته و می‌دانسته که رستم در نبرد با اسفندیار پیروز خواهد بود.

بدین‌گونه است که حرکت در گفتمان نخستین ناتمام می‌ماند و از درون شکاف می‌خورد و همه‌چیز علیه اسفندیار و به سود رستم به پایان می‌رسد؛ به بیان دیگر گفتمانی که از نگاه عوامل کنشی با دلایل مستدل آغاز شده بود، نه‌تنها به مقصد نمی‌رسد، بلکه شکست سنگینی را نیز متحمل می‌شود. طبق تحلیل‌هایی که ارائه شد، نمودار حرکتی این داستان را به شکل زیر می‌توان ترسیم کرد:



۴. برآیند پژوهش

۱. بررسی نشانه‌های معنایی موجود در داستان، نشان می‌دهد که علاوه بر نشانه‌های روایی، مؤلفه‌های گفتمانی نیز در جهت‌دهی معنایی به داستان نقش دارند؛ زیرا ورود سیمرغ به عرصه داستان روال طبیعی روایت را دگرگون می‌کند و سبب می‌شود این بررسی از سطح نشانه-معناشناسی روایی فراتر رود و به نشانه-معناشناسی گفتمانی تبدیل شود.
۲. در گفتمان ایدئولوژیک شاهنامه، رستم به عنوان پهلوان شکست‌ناپذیر ایرانی در مرکز اندیشه قرار دارد. حوادث داستان‌ها به گونه‌ای رقم می‌خورند که به اقتدار رستم در بافت شاهنامه آسیبی وارد نکنند؛ از این‌رو نشانه‌ها طبق خواسته گفته پرداز به سمتی پیش می‌روند که به قهرمانی رستم در داستان منجر شوند. در این داستان نیز بعد از شکست نخستین رستم از اسفندیار، سیمرغ به عنوان نیروی برتر، وارد داستان می‌شود و معنای نامطلوب اولیه (شکست رستم) را به معنای مطلوب ثانویه (پیروزی وی) تبدیل می‌کند.
۳. اسفندیار برای کسب پادشاهی یا همان مفعول ارزشی عازم دیار زاولستان می‌شود، اما به جای اینکه بدان دست یابد در میانه کار همه چیز تغییر می‌کند؛ گفتمان شکاف می‌خورد، روایت منطقی از هم می‌پاشد و جای پیروز، یابنده و فاعل عوض می‌شود. با اینکه اسفندیار به خواسته خود نمی‌رسد و تا لحظه مرگ برای شکست رستم قد برافراشته است، در لحظه مرگ رستم را به عنوان استادی نیک و شایسته مهتری می‌پندارد و پسر خود، بهمن را در آخرین لحظات زندگی به او می‌سپارد. این عمل اسفندیار معنایی متفاوت را به مخاطب منتقل می‌کند؛ اینکه نقش گشتاسب در مقام شاه به فردی بی‌اعتماد تبدیل می‌شود، زیرا از یک طرف به قول خویش وفا نکرده و از طرف دیگر اسفندیار را آگاهانه به کام مرگ فرستاده است.
۴. چندین نشانه در طول روایت به چشم می‌خورند که به لحاظ معنایی از برتری رستم در داستان حکایت می‌کنند؛ یکی مخالفت کتایون با اسفندیار در بخش اول داستان است، دیگری پیش‌بینی جاماسب برای مرگ اسفندیار در زاولستان و کشته شدن به دست رستم است که البته اسفندیار از آن آگاهی ندارد و نشانه دیگر نشستن شتر در راه زاول بر دوراهی گنبدان‌دژ است که حتی خود اسفندیار نیز فال بد می‌زند و با این حال توجهی بدان نمی‌کند. اسفندیار بهمن را اعزام می‌کند تا خبر آمدن اسفندیار را به رستم بدهد. تعریف‌هایی که بهمن از رستم می‌کند نیز به لحاظ معنایی نشانه‌ای است که وجهه قدرتمندی از رستم ارائه می‌دهد.

از رهگذر همین نشانه‌های به ظاهر بی‌اهمیت، پیروزی رستم به گونه‌ای تلویحی و ضمنی، پیش از موعد مسجل می‌شود.

۵. نکته دیگری که از داستان استنباط می‌شود این است که نشانه‌های اخلاقی و فرهنگی بر نشانه‌های مادی برتری دارند، به همین دلیل همواره کسانی که به این قبیل نشانه‌ها توجه دارند، برترند. در این داستان می‌بینیم که ارزش‌های اخلاقی که همان نام و ننگ است، بر خواسته‌های دنیایی که همان تداوم پادشاهی است برتری دارد. آنکه به اصول اخلاقی پایبندی دارد رستم است؛ از این رو وی به ارزش خود دست می‌یابد و در مقابل، اسفندیار نه تنها به خواسته خویشتن نمی‌رسد، بلکه سخت‌ترین مجازات که همان مرگ است، نصیبش می‌شود. گشتاسب نیز فرزند خود را از دست می‌دهد و بدبینی و بدگویی محارم و درباریان را پس از مرگ اسفندیار تحمل می‌کند.

۶. با بازکاوی مطالب پیش‌گفته در هر دو زنجیره کلامی، معلوم می‌شود که چه رستم نقش مفعول ارزشی داشته و چه نقش عامل کنشی، مؤلفه‌های گفتمانی به سود وی پیش رفته‌اند و همچنان بر برتری وی در تفکر حماسی شاهنامه تأکید ورزیده‌اند.

۵. پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: اشنايدر و...، ۱۳۸۶: ۱۹۹-۲۲۰.
۲. این نظام تعاملی را نظام گفتمان منطقی، روایی، تجویزی نیز نامیده‌اند.

۶. منابع

- بارت، رولان. (۱۹۶۸). *عناصر نشانه‌شناسی*. ترجمه مجید محمدی (۱۳۷۰). تهران: الهدی.
- ریمامکاریک، ایرنا. (۱۳۸۴). *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۱). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.
- شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی. (۱۳۸۸). *راهی به نشانه - معناشناسی سیال*. تهران:



علمی و فرهنگی.

- ----- (۱۳۸۸). «از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه - معنانشناسی گفتمانی». *فصلنامه نقد ادبی*. س ۲، ش ۸، صص ۳۳-۵۱.
- عباسی، علی و محمدحادی محمدی. (۱۳۸۱). *صمد ساختار یک اسطوره*. تهران: چیستا.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. ج ۳. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- اشنایدر، ه.ی و... (۱۳۸۶). «معنانشناسی». *زبان‌شناسی و ادبیات*. ترجمه کورش صفوی. چ ۲، صص ۱۹۹-۲۲۰. تهران: هرمس.
- Portner, Paul & Barbara Hall Partee. (2002). *Formal semantics: the essential readings*. Blackwell Pub.